

(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ *
لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا
أَحَدٌ)

بگو: او است خدای یکتا * خدایی که در حاجت به او رو کنند * نه
زاده است و نه زاده شده است * و هیچ کس همتای او نیست

بِسْمِ التَّوْحِيدِ:

بِسْمِ تَوْحِيدِ

البِسْمِلةُ بابُ الكتابِ، فلها ظاهرٌ وباطنٌ، قال تعالى: (يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ) [46]، وهذا السور أو الباب هو سور التوحيد فمن دخل من البِسْمِلةِ إلى الكتابِ شمله باطن البِسْمِلةِ وهو الرحمة (الرحمن الرحيم)، ومن بقي في الخارج حيث الظلام واجهه ظاهر البِسْمِلةِ وهو النعمة (الواحد القهار).

«بِسْمِ» باب قرآن است و ظاهری دارد و باطنی. خداوند متعال می فرماید: «روزی که مردان و زنان منافق به کسانی که ایمان آورده اند می گویند: درنگی کنید تا از نورتان فروغی گیریم. گویند: به عقب خویش (دنیا) بازگردید و از آنجا نور بطلبید. میانشان دیواری برآورند که بر آن دیوار، دری باشد، باطنش (درون آن) رحمت باشد و ظاهرش (بیرون آن) عذاب» [47]. این «سور» یا در، سوره ی توحید است که هر کس از بسمله وارد قرآن شود، باطن بسمله که رحمت (الرحمن الرحیم) است او را دربرمی گیرد و هر کس بیرون که جای تاریکی و ظلمت است بماند، ظاهر بسمله که نِقَمَت و عذاب (الواحد القهار) است با او روبه رو می شود.

فالبسمة سور باطنه (بسم الله الرحمن الرحيم) وظاهره (بسم الله الواحد القهار). وذكر بسم الله الرحمن الرحيم في أوائل السور ولم يذكر بسم الله الواحد القهار في أول سورة التوبة - التي هي خطاب موجه الى من اختاروا معاداة ومحاربة الرسول - ذلك أن من بين شيئاً فقد بين ضده؛ ولأنه سبحانه يواجه خلقه بالرحمة إلا من إختار الظلم والفساد والجور؛ فإنه سبحانه يواجهه بالقهر والنقمة، فالرحمة هي الأصل بالمواجهة والمواجهة بالقهر استثناء.

بسمله درى است که باطنش (درونش) «بسم الله الرحمان الرحيم» و ظاهرش (بیرونش) «بسم الله الواحد القهار» می باشد. «بسم الله الرحمان الرحيم» در ابتدای سوره‌ها ذکر شده است؛ اما «بسم الله الواحد القهار» در ابتدای سوره‌ی توبه که خطاب به کسانی است که دشمنی و جنگ با پیامبر خدا (ص) را برگزیدند، نیامده است زیرا کسی که چیزی را بیان کرده، ضدش را نیز بیان نموده است؛ چرا که خدای سبحان از در رحمت با خلقتش رویارو می شود، مگر کسانی که ظلم و فساد و بی داد را برگزیدند که خداوند سبحان با اینها از در خشم و عذاب وارد می شود. اصل بر رویارو شدن با رحمت است و رویارویی با خشم و عذاب، استثناء می باشد.

وبسمة كل سورة مرتبطة ارتباطاً وثيقاً بالسورة من جهة،
ومرتبطة ببسمة سورة الفاتحة من جهة أخرى [48].

«بسمله» هر سوره از یک سو ارتباط تنگاتنگی با (محتوای) سوره دارد و از سوی دیگر با «بسمله» سوره‌ی فاتحه نیز مرتبط می باشد [49].

وبما أن كل بسملة تحكي جهة من جهات بسملة الفاتحة، فهذه البسملة في هذه السورة تحكي التوحيد. فالبحث في بسملة هذه السورة يدور حول التوحيد، وهنا ثلاثة أسماء: الله الرحمن الرحيم.

از آنجا که هر «بسمله» روایتگر بُعدی از ابعاد بسمله سوره‌ی فاتحه است، لذا بسمله این سوره، روایتگر توحید می‌باشد. کندوکاو درباره‌ی بسمله این سوره، حول توحید می‌چرخد. در اینجا سه نام وجود دارد که عبارتند از: الله، الرحمن و الرحيم.

الله إسم الذات أو الكمالات الإلهية، والرحمن الرحيم باب الذات، وتترشح من هذا الباب أبواب هي بعدد أسمائه سبحانه وتعالى، وإنما جعل الرحمن الباب الذي تترشح منه أسماء الله سبحانه وتعالى؛ لأنه يتعامل بالرحمة ولئلا تشتد المثالات بالخلق الذاکر لنفسه والغافل عن ربه.

«الله» اسم ذات یا کمالات الهی است و «الرحمن الرحيم» در ذات است و از این در، درهای دیگری به تعداد اسامی خدای سبحان و متعال منشعب می‌گردد. «الرحمن» دری است که اسامی خداوند سبحان و متعال از آن انشعب می‌یابد؛ چرا که در تعامل با رحمت می‌باشد تا که مصیبتها و شدايد بر خلقی که به خویشتن نگاه می‌کند و از پروردگارش غافل است، سخت و شدید نگردد.

فالتوحيد بالمرتبة الأولى: معرفة انطواء جميع هذه الأسماء في الذات الإلهية، أي أن الله رحمن رحيم والرحمة ذاته، وقادر والقدرة ذاته.

اولين مرتبهى توحيد: شناختن شامل بودن تمامى اين اسما در ذات الهى است، يعنى اين كه الله، رحمن رحيم است در حالى كه رحمت، ذات او است، و (همچنين الله) قادر است در حالى كه قدرت ذات او است.

ومعرفة أن جميع هذه الأسماء مترشحة من باب الرحمة باطنه الرحيم وظاهره الرحمن.
و شناخت اين كه تمامى اين اسما از درِ رحمتى كه درونش «رحيم» و بيرونش «رحمان» است، منشعب شده است.

ومعرفة إن جميع هذه الأسماء غير منفكة عن الذات بل هي الذات عينها.
و شناخت اين كه تمامى اين اسما از ذات، جدا و منفك نبوده، بلكه عين ذات اند.

ومعرفة أن جميع هذه الأسماء والصفات هي لجهة حاجة الخلق إليها، فوجودها من جهة افتقار الخلق لا من جهة متعلقة به سبحانه وتعالى، بل إنه سبحانه وتعالى تجلى بالذات للخلق ليعرف - كان سبحانه كنزاً فخلق الخلق ليعرف - ومعرفة سبحانه وتعالى بمعرفة الذات أو الله، وتمام معرفته تكون بمعرفة العجز عن معرفته سبحانه وتعالى عما يشركون، أي العجز عن معرفته في مرتبة الكنه أو الحقيقة [50]، ومعرفة الذات أو الله إنما تحصل من الباب أو الرحمن الرحيم، ولتحصيل هذه المعرفة افتتحت جميع العوالم بهذه الأسماء الثلاثة: الله الرحمن الرحيم، فنجد كتاب الله سبحانه وتعالى بنسختيه المقروءة (القرآن)

والكونية (الخلق) قد افتتح بسم الله الرحمن الرحيم، فالقرآن افتتح
ببسم الله الرحمن الرحيم، والخلق - الكون - افتتح بخلق محمد
و علي وفاطمة.

و شناخت این که تمام این اسماء و صفات به دلیل نیاز خلق به آنها است و لذا
وجود آنها ناشی از نیاز خلق است، نه از روی تعلق داشتن آنها به خداوند سبحان و
متعال؛ خداوند سبحان و متعال با ذات بر خلق تجلی یافت تا شناخته شود - خدای
سبحان گنجی بود و خلق را آفرید تا شناخته شود - و شناخت او سبحان و متعال با
شناخت ذات یا الله میسر است و غایت معرفت پیدا کردن به خدا، معرفت به
ناتوان بودن در شناختن او سبحانه و تعالی از آنچه شریک می دارندش، می باشد؛
یعنی عجز از شناخت او در مرتبه‌ی گُنه یا حقیقت [۵۱]. معرفت ذات یا الله تنها از
طریق درب یا از رحمن رحیم حاصل می شود و برای کسب این معرفت، تمام عوالم
با این نام‌های سه‌گانه گشوده شده است: «الله الرحمن الرحيم». لذا ما می بینیم
که کتاب خدای سبحان و تعالی که برای خواندن نگارش شده است (قرآن) و
کتاب جهان هستی (گون) (خلایق)، با «بسم الله الرحمن الرحيم» آغاز شده‌اند.
قرآن با بسم الله الرحمن الرحيم افتتاح شده و خلایق (کون و هستی) با خلقت
محمد و علی و فاطمه آغاز گشته است.

وهم تجلي الله الرحمن الرحيم، (وقد بينت في المقدمة أن
منازل القمر هم آل محمد الأئمة والمهديون، وهم أبواب
المعرفة)، قال تعالى: (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِبُ لِلنَّاسِ
وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ
اتَّقَى وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) [52] ،
وهذا يبين لك بوضوح علة ورود الحروف المقطعة - كما

یسمونها- في الكتاب المقروء - القرآن - بعد البسمة مباشرة وفي أوائل السور، فعلة تقدمها في الكتاب المقروء - القرآن - هو لعله تقدمها في الكتاب الكوني.

ایشان(ع) تجلی «الله الرحمن الرحيم» هستند (در پیش گفتار بیان داشتیم که منازل قمر همان آل محمد(ع) ائمه و مهديون هستند و ایشان دربهای شناخت و معرفت می باشند). خداوند متعال می فرماید: «از تو درباره‌ی هلال‌های ماه می پرسند. بگو: برای آن است که مردم وقت کارهای خویش و زمان حج را بشناسند، و پسندیده نیست که از پشت خانه‌ها به آنها داخل شوید، پسندیده آن است که پروا کنید و از درها به خانه‌ها درآید و از خدا بترسید تا رستگار شوید»[۵۳]. این موضوع، به وضوح بر شما آشکار می‌سازد که دلیل آمدن حروف مقطعه - که آنها را این گونه نام نهاده‌اند- در کتاب قرائت شده (یعنی قرآن) بلافاصله پس از بسمله و در ابتدای سوره‌ها چیست. علت پیشی گرفتن آنها در کتاب قرائت شده (قرآن) به دلیل پیشی گرفتن آنها در کتاب هستی است.

والبسمة تشير إلى الوحدة، فالرحمن الرحيم متحدان في المعنى العام، وهما باب الذات الإلهية أو الله، الرحمن ظاهره والرحيم باطنه، والباب في الذات ومنه يترشح ما في الذات.

بسمله به وحدت اشاره دارد؛ الرحمن الرحيم در معنای عام متحد و یکپارچه هستند، و این دو درب ذات الهی یا الله می‌باشند. «الرحمن» درون (باطن) و «الرحيم» بیرون (باطن) آن، و «باب» (درب) درون ذات است و از آن، آنچه در ذات است، تراوش می‌کند.

فالباب هو الذات (قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى) [54]، فالبسمله تشير إلى أحدية الذات الإلهية (الله) بحسب باطن سور الكتاب، أي بسم الله الرحمن الرحيم، أما بحسب ظاهر سور الكتاب أي بسم الله الواحد القهار، فهي أيضاً تشير إلى الوحدة، فالواحد القهار باب الذات مترشح من الرحمن الرحيم [55]، فالواحد هو باطن الباب، والقهار هو ظاهر الباب ونتيجتهما واحدة، فهما متحدان في الواقع الخارجي - كما إنَّ الرحمن الرحيم متحدان بالمعنى - لامتناع تعددهما أو تفرقهما في الخارج؛ لأن الواحد الحقيقي يكون قاهراً لكل ماسواه، وأيضاً القهار الحقيقي لكل ما سواه واحد حقيقي، قال أمير المؤمنين علي (ع): (فَيَا مَنْ تَوَحَّدَ بِالْعِزِّ وَالْبَقَاءِ، وَقَهَرَ عِبَادَهُ بِالْمَوْتِ وَالْفَنَاءِ) دعاء الصباح للأمير (ع) [56]، وأيضاً هذا الباب منطوي في الذات أو الله انطواءً فناءً.

بنابراین باب، همان ذات است: «بگو: چه الله را بخوانید چه رحمان را بخوانید، هر کدام را که بخوانید، نام‌های نیکو از آن او است» [57]. بسمله بر حسب باطن سوره‌های قرآن به احدیت ذات الهی (الله) اشاره دارد، یعنی بسم الله الرحمن الرحيم، و بر حسب ظاهر سوره‌های قرآن یعنی بسم الله الواحد القهار نیز به یگانگی اشاره دارد؛ بنابراین الواحد القهار دروازه‌ی ذات است که از الرحمن الرحيم تراوش یافته است [58]. پس «الواحد» باطن باب است و «القهار» بیرون (ظاهر) باب و نتیجه‌ی این دو نیز یکی است و این دو در عالم واقع (عالم خارج) با هم یکی و یکپارچه هستند همان‌طور که الرحمن الرحيم در معنا یکی‌اند. برای پرهیز از تعدد یا جدایی آنها در عالم خارج؛ زیرا که واحد حقیقی بر هر چه ماسوای آن است غلبه و چیرگی دارد، و نیز قاهر حقیقی بر هر چه غیر او است، واحد حقیقی می‌باشد. امیرالمؤمنین علی (ع) در دعای صباح می‌فرماید: «فَيَا مَنْ تَوَحَّدَ

بِالْعِزِّ وَ الْبَقَاءِ وَ قَهَرَ عِبَادَهُ بِالْمَوْتِ وَ الْفَنَاءِ» [59] (ای آن که در عزت و بقایگانه است و بندگانش را به مرگ و فنا مقهور خود ساخته است). و نیز این باب (دروازه)، در ذات یا الله، فنا را دربرگرفته و شامل شده است.

ولعل الفائدة تتم ببيان أن محمداً أرسل بسم الله الرحمن الرحيم، وإرسال القائم (ع) بسم الله الواحد القهار، فمحمد ووصيه علي (ع) سارا بالجفر الأبيض، والقائم (ع) ووصيه يسيران بالجفر الأحمر، أي القتل وعدم قبول التوبة في بعض الموارد، كما ورد في الحديث عن رفيد مولى أبي هبيرة، قال: قلت لأبي عبد الله (ع): جعلت فداك يابن رسول الله يسير القائم بسيرة علي بن أبي طالب في أهل السواد؟ فقال: (لا يا رفيد، إن علي بن أبي طالب سار في أهل السواد بما في الجفر الأبيض، وإن القائم يسير في العرب بما في الجفر الأحمر. قال: فقلت له: جعلت فداك، وما الجفر الأحمر؟ قال: فأمر إصبعه إلى حلقه، فقال: هكذا، يعنى الذبح. ثم قال: يا رفيد إن لكل أهل بيت مجيباً شاهداً عليهم شافعاً لأمثالهم) ([60]).

شاید ذکر این نکته مطلب را پخته‌تر کند که حضرت محمد (ص) با بسم الله الرحمن الرحيم فرستاده شد و فرستادن قائم (ع) با بسم الله الواحد القهار می‌باشد. بنابراین، محمد (ص) و وصی او علی (ع) طبق «جفر سفید» عمل کردند، و قائم (ع) و وصی او بر اساس «جفر سرخ» عمل می‌کنند؛ یعنی قتل و نپذیرفتن توبه در برخی موارد. همان‌طور که در حدیثی از رفید غلام ابوهبیره نقل شده است که گفت: «از امام صادق (ع) پرسیدم: ای پسر رسول، خدا فدایت شوم، آیا حضرت قائم (ع) با اهل سواد (اهل عراق) به سیره‌ی حضرت علی بن ابی‌طالب (ع) عمل می‌کند؟ حضرت (ع) فرمود: «نه ای رفید! علی بن ابی‌طالب

(ع) درباره‌ی اهل سواد طبق جفر سفید رفتار کرد (با ملایمت) و حضرت قائم (ع) با عرب طبق جفر سرخ رفتار خواهد کرد». رفید گوید: پرسیدم فدایت شوم جفر سرخ چیست؟ حضرت انگشت خود را به حلقش کشید و فرمود: «این گونه رفتار می‌کند»، یعنی سرهای دشمنان را می‌برد. بعد از آن فرمود: «ای رفید! البته با هر اهل بیتی مجیب و جواب‌دهنده‌ای هست که بر کرده‌های اهل خود شاهد است و برای امثال آنان شفاعت کننده است» [۶۱].

أما الذات أو الله فهي تشير إلى الوحدة بعد ملاحظة فناء جميع الأسماء فيها، وهذا الفناء إشارة إلى الخلق، لترك ملاحظة أي كمال أو اسم من أسماء الذات والتوجه إلى التوحيد الحقيقي، وهو التوجه إلى الحقيقة والكنه والتخلي عن أي معرفة، والإعتراف بالعجز المطلق عن أي معرفة سوى إثبات الثابت الذي تشير له الهاء في (هو)، ومعرفة العجز عن معرفته التي تشير له الواو في (هو)، وهذا التوجه هو توجه إلى الاسم الأعظم الأعظم، وهذه هي العبادة الحقيقية وهذا هو التوحيد الحقيقي وما دونه شرك في مرتبة ما.

ذات یا الله پس از ملاحظه‌ی فنا شدن تمام اسماء در آن، به یگانگی اشاره دارد، و این فنا شدن به خلق اشاره دارد، تا این نکته را گوشزد کند که هر کمالی یا اسمی، از اسماء ذات است و توجه باید به توحید حقیقی باشد که همان توجه به حقیقت و کُنه و خالی شدن از هر نوع شناخت و معرفت است، و نیز اقرار به عجز مطلق از هر نوع شناخت و معرفتی به جز اثبات ثابتی که هاء در «هو» به آن اشارت می‌نماید، و شناخت عجز و ناتوانی از معرفتی که واو «هو» به آن اشاره دارد؛ و این توجه، همان توجه به اسم اعظم اعظم اعظم است، و این همان

عبادت حقیقی است و این همان توحید حقیقی است و هرچه پایین‌تر و غیر از آن باشد، درجاتی از شرک متناسب با مرتبه‌اش به شمار می‌رود.

فالذین يعبدون الذات أو (الله) نسبة إلى هذه المرتبة مشركون من حيث لا يشعرون فضلاً عن سواهم، قال تعالى: (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ) [62]، فيجب أن تكون الذات أو الله قبلة للكنه والحقيقة فهي المقصود بالعبادة دون من سواها.

بنابراین، کسانی که ذات یا «الله» را می‌پرستند، به نسبت این مرتبه، از جایی که خود آگاه نیستند، مشرک‌اند، چه برسد به دیگران. خدای متعال می‌فرماید: «و بیشترشان به خدا ایمان نیاورند مگر با شرک» [۶۳]. پس باید که ذات یا الله، قبله‌ای برای کُنه و حقیقت باشد، که این، مقصود و منظورِ عبادت است و نه غیر آن.

وللتوضيح أكثر أقول: البسمة ثلاثة أسماء هي: الله، الرحمن، الرحيم. فإذا قلنا أن البسمة هي باب التوحيد فهذه الأسماء هي الباب وبها يعرف التوحيد، فنحتاج على الأقل إلى تمييز إجمالي لحدود هذه الأسماء ومعانيها.

برای توضیح بیشتر این مطلب خاطر نشان می‌کنم که: بسمله حاوی سه اسم است: الله، الرحمن و الرحيم. اگر بگوییم که بسمله باب توحید است، این اسماء همان باب‌ها هستند و به وسیله‌ی آنها توحید شناخته می‌شود. لذا حداقل ما به بازشناسی اجمالی حد و مرز این اسماء و معانی آنها نیازمندیم.

الله: وهو إسم للذات الإلهية الجامعة للصفات الكمالية، وفي الحقيقة هو صفة جامعة للصفات فمعنى الله أي الذي يؤله إليه في الحوائج، أي الذي يقصد لسد النقص من كل جهة.

الله: اسم ذات الهی و جامع صفات کمال است. در حقیقت الله صفت جامع صفات است و معنی الله یعنی کسی که در نیازمندی‌ها به او روی آورند، یعنی موجودی که برای برطرف‌سازی نقص، از هر جهت او را قصد می‌کنند.

الرحمن: وهو اسم للذات الإلهية و صفة من صفات الكمال، وهو منطوق وفان في الله، والرحمن في الدنيا والآخرة ولكنه أولى بأمور الدنيا لجهة سعة الرحمة فيه.

الرحمن: اسم ذات الهی و صفتی از صفات کمال است، که در الله پیچیده و فنا شده است. الرحمن در دنیا و آخرت است ولی در امور دنیوی اولویت دارد؛ به دلیل وسعت و شمول رحمتی که در آن است.

الرحيم: وهو اسم للذات الإلهية و صفة من صفات الكمال، وهو أيضاً فان في الذات الإلهية أي الله، والرحيم في الدنيا والآخرة ولكنه أولى بأمور الآخرة، لجهة شدة الرحمة فيه كما بينته في تفسير الفاتحة، فراجع.

الرحيم: اسم ذات الهی و صفتی از صفات کمال است، که در ذات الهی یعنی الله فنا و پیچیده می‌باشد. الرحيم در دنیا و آخرت است ولی در امور اخروی، اولی است؛ به دلیل شدت رحمت در آخرت. من این موضوع را در تفسیر سوره‌ی فاتحه بیان داشته‌ام؛ می‌توانید به آنجا مراجعه نمایید.

وهذان الاسمان أو الصفتان الرحمن الرحيم: هما في الحقيقة إسم واحد وصفة واحدة، فلا افتراق حقيقي بينهما ولا تمايز حقيقي، بل هما وجهان لحقيقة واحدة هي الرحمة، فهما باب الذات: الرحمن ظاهر الباب، والرحيم باطن الباب.

این دو اسم یا دو صفت یعنی الرحمن الرحیم، در حقیقت یک اسم و یک صفت اند، و بین آنها تفاوت و تمایز واقعی وجود ندارد، بلکه اینها دو چهره‌ی یک حقیقت واحد که همان رحمت است، می‌باشند، و این دو، باب ذات هستند: الرحمن بیرون یا ظاهر باب و الرحیم درون یا باطن باب است.

هنا توحد هذان الاسمان ولم يبقَ لنا إلا توحد الرحمة مع الله أو الذات الإلهية، وهذا لا يحتاج فيه صاحب فطرة سليمة إلى العناء والبحث والتدقيق لمعرفة فاعله سبحانه وتعالى، إذا كان هو الذي يؤله إليه في الحوائج، وهؤلاء الذين يتألهون إليه أو يقصدونه عصاة مقصرون، خيرهم وأفضلهم ناظر إلى نفسه ولو من طرف خفي، فبماذا يعطيهم أ بالعدل وهو وضع الشيء في موضعه؟ وهل من وضع الشيء في موضعه أن تعطي السلاح من يقاتلك به وهو ظالم؟! وكيف ببقية الخلق إذا كان محمد خير خلق الله سبحانه وتعالى إحتاج في مواجهة الله سبحانه وتعالى الرحمة، فقدم له سبحانه وتعالى بقوله: (سبوح قدوس أنا رب الملائكة والروح سبقت رحمتي غضبي) فقال الرسول: (اللهم عفوك عفوك).

اینجا این دو اسم با هم یکی شدند و برای ما جز یکپارچگی رحمت با الله یا ذات الهی، چیز دیگری باقی نمی‌ماند. شخص دارای فطرت سالم برای کسب معرفت نسبت به خدای سبحان نیاز ندارد که به مشقت افتد، جست‌وجو کند و

موشکافی ورزد، زیرا این خدا همان کسی است که در نیازها و حوایجش به سوی او رو می‌کند. همه‌ی کسانی که به او توجه می‌کنند یا رو می‌آورند، افرادی عصیان‌کار و مقصرند که برترین و بافضلیت‌ترین آنها، کسی است که به نفس خودش نظاره می‌کند ولو زیرچشمی. حال خدا بر چه اساسی به آنها عطا فرماید؟ آیا بر اساس عدل، که عبارت است از قرار دادن هر چیزی در جایگاه خودش؟ این که شما سلاح در اختیار کسی بگذارید که با شما سرِ جنگ دارد در حالی که او ستمگر است، آیا قرار دادن هر چیزی در جایگاهش محسوب می‌شود؟! حضرت محمد (ص) برترین خلق خدای سبحان، در روبه‌رو شدن با حضرت حق به رحمت نیازمند شد حال چه رسد به بقیه‌ی مخلوقات. حق تعالی آن رحمت را به او عرضه نمود، چنان که می‌فرماید: «سبوح قدوس منم پروردگار فرشتگان و روح، رحمتم بر خشمم پیشی گرفته است». آنگاه پیامبر عرض کرد: «خداوندا، از ما درگذر و پیامرز». این وضعیت پیامبر (ص) است، پس حال و روز سایر مردمان چگونه می‌باشد؟

فقد سأل أبو بصير أبا عبد الله (ع)، فقال: (جعلت فداك كم عرج برسول الله ؟ فقال (ع): مرتين، فأوقفه جبرئيل موقفاً فقال له: مكانك يا محمد، فلقد وقفت موقفاً ما وقفه ملك قط ولا نبي، إن ربك يصلي، فقال: يا جبرئيل وكيف يصلي ؟ قال: يقول: سبوح قدوس أنا رب الملائكة و الروح ، سبقت رحمتي غضبي ، فقال: اللهم عفوك عفوك، قال: وكان كما قال الله " قاب قوسين أو أدنى "، فقال له أبو بصير: جعلت فداك ما قاب قوسين أو أدنى ؟ قال: ما بين سيتها إلى رأسها، فقال: كان بينهما حجاب يتلأأ يخفق، ولا أعلمه إلا وقد قال: زبرجد، فنظر في مثل سم الإبرة إلى ما

شاء الله من نور العظمة، فقال الله تبارك وتعالى: يا محمد، قال: لبيك ربي، قال: من لأمتك من بعدك؟ قال: الله أعلم قال: علي بن أبي طالب أمير المؤمنين، وسيد المسلمين، وقائد الغر المحجلين، قال: ثم قال أبو عبد الله لأبي بصير: يا أبا محمد والله ما جاءت ولاية علي (ع) من الأرض ولكن جاءت من السماء مشافهة [64].

ابوبصير از امام صادق (ع) پرسید و گفت: جانم به قربانت! رسول خدا (ص) چند بار به معراج رفت؟ حضرت (ع) فرمود: «دو بار. جبرئیل او را در موقفی متوقف نمود و گفت: بر جای خود (باش) ای محمد. در جایگاهی ایستاده‌ای که هیچ فرشته و پیامبری در آن نایستاده است. پروردگارت ندا می‌دهد. فرمود: ای جبرئیل، چگونه ندا می‌دهد؟ جبرئیل گفت: او می‌فرماید: سبح قدوس، منم پروردگار فرشتگان و روح، رحمتم بر خشمم پیشی گرفته است. آنگاه پیامبر (ص) عرض کرد: خداوندا از ما درگذر و بیامرز. فرمود: و همان‌طور که خدا فرموده «قاب قوسین او ادنی» (تا به قدر دو کمان، یا نزدیک‌تر) فاصله‌ی پیامبر تا مقام ربوبی به اندازه‌ی دو کمان یا کمتر از آن بود. ابوبصیر گفت: جانم به قربانت! مراد از قاب قوسین او ادنی چیست؟ فرمود: میان دو طرف کمان تا سر آن. و فرمود میان این دو حجابی می‌درخشید و خاموش می‌شد. این مطلب را نفهمیدم جز این که فرمود: زبرجدی است. پیامبر گویی به اراده‌ی خدا از میان سوراخ سوزن به نور عظمت (الهی) نگریست. آنگاه خدا فرمود: ای محمد! حضرت عرض کرد: لبيك پروردگارم. خدا فرمود: پس از تو چه کسی برای امت خواهد بود؟ عرض کرد: خدا داناتر است. فرمود: علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین، و سرور مسلمانان و رهبر شرافتمندان. سپس امام صادق (ع) به ابوبصیر فرمود: ای ابامحمد، به

خدا سوگند ولایت علی (ع) از زمین برنخواست بلکه به طور شفاهی از آسمان آمد» [65].

ومما طلب العفو صلوات الله عليه، أمن تقصير؟ أم أن كلامه صلوات الله عليه لغو لا طائل من ورائه؟ حاشاه وهو النبي الكريم الحكيم خير ولد آدم صلوات الله عليه، ولما قدم الله سبحانه وتعالى الرحمة وبين أنها سبقت غضبه، ولما واجه نبيه الكريم بهذا الكلام الذي يستشعر منه أنه موجه إلى مستحق لمواجهه الغضب ولكن الله يريد أن يواجهه بالرحمة، ثم إنه سبحانه وتعالى فتح له الفتح المبين، وغفر له ذنبه الذي استحق به الغضب وهو الأنا، والذي بدونه لا يبقى إلا الله الواحد القهار، (إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا * لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا) [66].

حضرت پیامبر (ص) از چه چیزی طلب عفو و بخشش کرده است؟ آیا برای خطا و تقصیری بوده است؟ یا این که کلام آن حضرت (ص) لغو بوده و معنایی بر آن وارد نمی شده است؟ حاشاه، بسی دور است از او؛ در حالی که آن حضرت پیامبری کریم و حکیم و برترین فرزند آدم (ع) است. خداوند سبحان و متعال رحمت را پیش انداخته و بیان فرموده که رحمت او بر غضبش سبقت گرفته است و هنگامی که با این سخن با پیامبر اکرم رویارو شد، سخنی که از آن احساس می شود که گویی خداوند با کسی که مستحق خشم و غضب است تکلم فرموده است. ولی خداوند می خواسته است با رحمت با او روبه رو شود. سپس حق تعالی پیروزی نمایانی (فتح مبین) برای او مقرر داشته و گناهی را که به خاطر آن مستحق غضب شده را از او آمرزیده است؛ و این گناه، همان انانیت و منیت است

که بدون آن چیزی جز خدای یگانه‌ی قهار برجای نمی‌ماند: «ما برای تو پیروزی
نمایانی را مقرر داشته‌ایم * تا خدا گناه تو را آن چه پیش از این بود و آن چه پس از
این باشد برای تو بیامرزد و نعمت خود را بر تو تمام کند و تو را به صراط مستقیم راه
نماید» [۶۷].

فشائبة الظلمة والعدم بدونها لا يبقى للإنسان إنسانيته، ولا يبقى
ألا الله الواحد- القهار، ومحمد بعد الفتح أخذ- يخفق بين فناء فلا
يبقى إلا الله الواحد القهار، وبين عوده إلى الأنا والشخصية فهو
صلوات الله عليه حجاب بين الخلق والحق، وهو البرزخ بين الله
وخلقه، فإذا كان صاحب هذه المرتبة العظيمة محتاجاً أن يواجهه
بالرحمة فما بالك بمن سواه، فبالنسبة للخلق الله الذي يتألهون إليه
هو الرحمن الرحيم بل لا بد أن يكون كذلك وإلا فسيعودون خائبين
خاسرين بسبب تقصيرهم. إذن، فالله والرحمن بالنسبة لنا واحد بل
هو كذلك في الحقيقة، فالباب أو الرحمن هو مدينة الكمالات
الإلهية أو الله فمنه يعرف ما فيها، ويتجلى ويظهر منه الفيض
الإلهي إلى الخلق، قال تعالى: (قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا
مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى) [68]، فإذا تبين وحدة هذه
الأسماء في الذات الإلهية أو الله وفناؤها فيها عرفنا أن الوحدة
الأحدية متحققة في الذات الإلهية أو الله سبحانه وتعالى، وهذه هي
المرتبة الأولى المقصودة في التوحيد، وهي كما قدمت وحدة
جميع الأسماء والصفات في الذات الإلهية أو الله وحدة حقيقية أي
أن الله واحد أحد وجميع الأسماء والصفات عين ذاته وليست
أعراضاً تتصف بها الذات، ولا جواهر تتركب منها فهو الله
الرحمن القادر كما قال تعالى: (هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ * هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا

هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ
سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ * هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ
الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ (69).

بدون شائبه‌ی ظلمت و عدم، برای انسان، انسانیتی باقی نمی‌ماند و جز خدای
واحدِ قهار چیزی برجای نمی‌ماند. حضرت محمد (ص) پس از فتح و پیروزی، بین
فنا که جز خداوند یگانه‌ی قهار چیزی برجای نمی‌ماند و بین بازگشت آن حضرت
به انانیت و هویتش، در نوسان بود. آن حضرت، حجاب بین خلق و حق و برزخی
بین خدا و خلقتش می‌باشد. اگر صاحب چنین مقام عظیمی، نیازمند آن باشد که با
رحمت به او نگریسته شود، درباره‌ی سایرین چه می‌توان گفت؟! در خصوص خلق
خدا که به او رو می‌کنند، او رحمان رحیم است و بلکه حتماً و لابد باید چنین باشد
وگرنه آنها به دلیل تقصیر و کوتاهی که دارند، ناامید و دست خالی برمی‌گردند.
بنابراین الله و رحمان برای ما یکی است، بلکه در حقیقت نیز این دو یکی هستند.
پس باب یا رحمان، همان شهر کمالات الهی یا الله است و به وسیله‌ی آن، آنچه
در شهر است شناخته می‌شود و با آن، فیض الهی به سوی خلق متجلی گشته،
ظهور می‌یابد. خدای تعالی می‌فرماید: «بگو: چه الله را بخوانید چه رحمان را
بخوانید، هر کدام را که بخوانید، نام‌های نیکو از آن او است» [۷۰]. حال که
یکپارچگی این اسماء در ذات الهی یا الله، و فنایش در آن آشکار شد، دانستیم که
یگانگی (احدیت) در ذات الهی یا الله سبحان و متعال محقق شده است و این
همان نخستین مرتبه‌ی مقصود در توحید است، و این همان‌طور که پیشتر
گذشت. یگانگی جمیع اسماء و صفات در ذات الهی یا الله، یگانگی‌ای حقیقی
است یعنی الله، واحد احد است و تمام اسماء و صفات عین ذات اویند، نه عرضی

که ذات با آنها توصیف می‌شود و نه جوهری که از آن ترکیب یافته باشد؛ پس او الله رحمانِ قادرِ... است؛ همان‌طور که حق تعالی فرموده است: «او است خدای یگانه، هیچ خدایی جز او نیست، دانای نهان و آشکار و بخشاینده‌ی و مهربان است * او است خدای یگانه که هیچ خدایی جز او نیست، فرمانروا است، پاک است، عاری از هر عیب است، ایمنی بخش است، نگهبان است، پیروزمند است، باجبروت است و بزرگواری است و از هر چه برای او شریک قرار می‌دهند منزّه است * او است خدایی که آفریدگار است، صورت‌بخش است، اسم‌های نیکو از آن او است، هر چه در آسمان‌ها و زمین است تسبیح‌گوی او است و او پیروزمند و حکیم است» [۷۱].

والحقیقة أن هذه المرتبة من التوحيد لا تخلو من الشرك في مرتبة ما لجهتين:

حقیقت آن است که این مرتبه از توحید، خالی از نوعی شرک نیست، به دو

دلیل:

الجهة الأولى: هي أننا لا يمكن أن نرفع كثرة الأسماء الملازمة للذات الإلهية عن أوهامنا، وإن كانت كثرة اعتبارية، فالله هو: الرحمن الرحيم القادر القاهر الجبار المتكبر العليم الحكيم ... وهذه الكثرة وإن كانت لا تخل بوحدة الذات الإلهية أو الله ولكنها كثرة، وتحمل معنى الكثرة فهي مخلة بالتوحيد في مرتبة أعلى من هذه، قال أمير المؤمنين (ع): (... أول الدين معرفته، وكمال معرفته التصديق به، وكمال التصديق به توحیده، وكمال

توحيده الإخلاص له، وكمال الإخلاص له نفي الصفات عنه لشهادة كل صفة أنها غير الموصوف) ([72]).

دليل اول: ما نمی توانیم مجموعه ی زیاد و کثیری از اسماء را ملازم و همراه با ذات الهی، طبق اوهام خودمان بالا ببریم، حتی اگر این کثرت، اعتباری باشد. الله همان: رحمان، رحیم، قادر، قاهر، جبار، متکبر، علیم، حکیم و... است و این کثرت - اگر چه مختل کننده ی یگانگی ذات الهی یا الله نیست - ولی به هر حال کثرت است و معنای کثرت را در بطن خود دارد، و لذا در مرتبه ای بالاتر از این، محلّ توحید می شود. امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: «... سرآغاز دین، خداشناسی است و کمال شناخت خدا، باور داشتن و تصدیق او است؛ و کمال باور داشتن خدا، شهادت به یگانگی او است؛ و کمال توحید و شهادت بر یگانگی خدا اخلاص برای او است؛ و کمال اخلاص، خدا را از صفات مخلوقات جدا کردن است؛ زیرا هر صفتی نشان می دهد که غیر از موصوف است» [73].

والجهة الثانية: هي جهة الألوهية، فكوننا نتأله في حوائجنا إلى الذات الإلهية فإن علاقتنا معه سبحانه وتعالى غير خالية - والحال هذه - من الطمع والحاجة لسد النقص من جهة معينة، إذن فالعبادة غير خالصة بل هي طلب للكمال وسد النقص في أحسن صورها على هذا الحال، وهذه المرتبة شرك، فالإخلاص الحقيقي هو قطع النظر عن سواه سبحانه وتعالى حتى عن الأنا والشخصية، وهذا هو الأولى والأحجى بل هو أصل المطلوب، إذن فالتوحيد الحقيقي يتحقق بعد معرفة فناء جميع الأسماء والصفات في الذات الإلهية، ثم فناء الذات الإلهية في الحقيقة أي فناء الألوهية في حقيقته سبحانه، ولا يتحقق هذا الأمر إلا بفناء الأنا. وشخصية الانسان فلا يبقى إلا الشاهد الغائب سبحانه وتعالى عما يشركون ([74])، وإذا

كان هناك لفظ دال عليه فيكون (هو) ضمير الغائب، والهاء لإثبات الثابت والواو لغيبة الغائب ([75])، وهذا التوجه - المتحصل من هذه المعرفة - هو التوجه الصحيح لأنه توجه إلى الحقيقة والكنه، وهذا هو التوحيد الحقيقي، توحيد الحقيقة والكنه أو الإسم الأعظم الأعظم، أو الإسم المكنون المخزون والذي ينبع من داخل الإنسان بعد فناء الأنا وبقاء الله، وهذه هي المرتبة الأخيرة المقصودة في التوحيد واليها تشير بسملة التوحيد وسورة التوحيد أيضاً كما سيتضح.

دليل دوم: از منظر الوهيت است. اين كه ما در نيازهاي خود به سوى ذات الهى روى مى آوريم، نشان مى دهد كه رابطه‌ى ما با حضرت حق، به هر حال خالى از چشم داشت و نياز به سد و رفع نقص از جهتي خاص نيست كه واقعيت نيز همين مى باشد. بنابراین چنین عبادتی، در بهترین حالتش، به جهت طلب کمال و رفع نقص و ناخالص می باشد و این خود مرتبه‌ای از شرک است. اخلاص حقیقی یعنی چشم پوشیدن از هر چه ماسوای خداوند سبحان است، حتی از انانیت و هویت؛ این همان مقصود سزاوارتر و شایسته تر و بلکه مطلوب اصلی است. بنابراین توحيد واقعی، پس از شناخت فنای تمام اسماء و صفات در ذات الهی، سپس فنای ذات الهی در حقیقت یعنی فنای الوهیت در حقیقت خدای سبحان، حاصل می گردد. این نیز به نوبه خود محقق نمی شود مگر با فنای انانیت و هویت و شخصیت انسان، تا جایی که جز شاهد غایب سبحان و متعال چیزی باقی نماند؛ و خداوند از آنچه به او شرک می ورزند منزّه است (سبحانه و تعالی عما یشرکون) [۷۶]. اگر قرار باشد که لفظی بر او دلالت کند، این لفظ «هو» یعنی ضمیر غایب است که «هاء» به اثبات ثابت و «واو» به غیبت غایب دلالت دارد [۷۷]. چنین توجه و روى آوردنی - که از این معرفت و شناخت به دست می آید - همان توجه صحیح است زیرا توجه

به حقیقت و کُنه است؛ این همان توحید حقیقی و راستین می‌باشد: توحید حقیقت و کُنه یا اسم اعظم اعظم یا اسم مکنون مخزون (پوشیده‌ی نگه‌داشته شده) است که پس از فنای انانیت و بقای الله، از درون آدمی می‌جوشد. این نهایی‌ترین مرتبه‌ی مطلوب در توحید است و بسمله توحید و سوره‌ی توحید به آن اشاره می‌کند که در ادامه نیز شرح داده خواهد شد.

ولأن بسملة سورة التوحيد هي مفتاح التوحيد الحقيقي وهي باب وحجاب الكنه والحقيقة، ولأن التوحيد غاية ابن آدم، فقد جرى الاهتمام العظيم بقراءة سورة التوحيد في الصلاة الواجبة والمستحبة وقبل النوم وبعد الاستيقاظ من النوم وبعد الصلاة الواجبة وفي صلاة الوصية وفي صلاة الناشئة وصلاة سيد الموحدين بعد رسول الله علي (ع) تقرأ التوحيد فيها ٢٠٠ مرة، فلا يمر يوم على المؤمن دون قراءة التوحيد وكأنها قرينة الفاتحة، ونعم القرين.

از آنجا که بسمله سوره‌ی توحید کلید توحید راستین است و باب و حجاب کُنه و حقیقت می‌باشد، و از آنجا که توحید، غایت فرزند آدم است، به قرائت سوره‌ی توحید در نمازهای واجب و مستحب، قبل از خواب، پس از بیدار شدن از خواب، پس از نماز واجب، در نماز وصیت، در نماز ناشئه‌اللیل و... اهتمام فراوانی لحاظ شده است و نماز سید و سرور موحدین پس از پیامبر خدا (ص) حضرت علی (ع) نیز چنین است که سوره‌ی توحید را باید ۲۰۰ مرتبه در آن بخوانی. هیچ روزی بر انسان مؤمن نمی‌گذرد مگر این که سوره‌ی توحید قرائت می‌شود؛ گویی قرین و همنشین سوره‌ی فاتحه است، و چه نیکو قرینی است!

واعلم أن الغرض من هذه الغاية العظيمة (التوحيد) هو معرفة الله سبحانه وتعالى، وهذا الغرض خلق الله الإنسان لأجله فمن ضيع هذا الغرض فقد ضيع كل شيء (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) [78]، أي ليعرفون، وهذا الغرض وهذه المعرفة لا بد لها من التوحيد لتحقيق، والتوحيد الحقيقي لا يتحقق بتحصيل الألفاظ والمعاني، بل يتحقق بالعمل والإخلاص لله سبحانه حتى يصبح العبد وجه الله سبحانه في أرضه أو الله في الخلق.

بدان که غرض از این غایت عظیم (توحید)، شناخت خدای سبحان و متعال است و این همان هدف خدا از آفرینش انسان است؛ از این رو، کسی که این هدف را ضایع و تباه کند، همه چیز را از دست می‌دهد: «جن و انس را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام» [79]؛ یعنی تا بشناسند. تحقق این هدف و دستیابی به این شناخت، محقق نمی‌شود مگر با توحید، و توحید حقیقی نیز از طریق الفاظ و معانی محقق نمی‌شود بلکه به وسیله‌ی عمل و اخلاص و ورزی برای خدای سبحان حاصل می‌گردد، به گونه‌ای که بنده، وجه خدای سبحان در زمینش یا الله در خلق بشود.

لهذا قلت فيما تقدم: (التوحيد الحقيقي توحيد الحقيقة والكنه، أو الاسم الأعظم الأعظم الأعظم، أو الاسم المكنون المخزون والذي ينبع من داخل الانسان بعد فناء الأنا وبقاء الله).

به همین دلیل است که پیشتر گفتم:

توحید راستین و حقیقی، توحید حقیقت و کُنه یا اسم اعظم اعظم اعظم یا اسم مکنون مخزون (پوشیده‌ی نگه‌داشته شده) است که پس از فنای انانیت و بقای الله از درون آدمی می‌جوشد.



[46] - الحديد : 13.

[47] - حديد: 13.

[48] - في المتشابهات : (س / هل تختلف بسملة الفاتحة عن بسملة بقية سور القرآن ؟ وهل البسملة جزء من السورة ؟!

ج / بسملة الفاتحة هي الأصل، والبسملة في جميع السور في القرآن هي صورة لجزء من بسملة الفاتحة. فالقرآن كله في الفاتحة، والفاتحة في بسملة الفاتحة. فكل بسملة في القرآن هي في بسملة الفاتحة. والبسملة آية من آيات سورة الفاتحة، أما في بقية السور فالبسملة جزء من السورة، ولكنها ليست آية من آيات السورة. والأسماء الثلاثة: (الله الرحمن الرحيم) في اللاهوت أو الذات الإلهية هي أركان (الاسم الأعظم الأعظم) (هو). والأسماء الثلاثة هي مدينة الكمالات الإلهية لله، بابها الظاهر والباطن: (الرحمن الرحيم). وهذه الأسماء الثلاثة في الخلق هي: (محمد وعلي وفاطمة)، أو مدينة العلم (محمد)، وبابها الظاهر والباطن (علي وفاطمة). وهذه الأسماء الثلاثة هي: أركان الاسم الأعظم (الله الرحمن الرحيم) (قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى) وهذه الأسماء الثلاثة أي (محمد وعلي وفاطمة) هي الاسم الأعظم. فمحمد من الله، فهو كتاب الله، بل هو الله في الخلق. وعلي وفاطمة من رحمة الله، فهم الرحمن الرحيم: (وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا). وبسملة الفاتحة حقيقة، والبسملة في جميع السور صورة غير كاملة لهذه البسملة، بل تعكس جهة من جهاتها. وكأن بسملة الفاتحة تقع في مركز تحيطه مجموعة من المرايا، كل واحدة منها تعكس صورة من جهة معينة تختلف عن الأخرى، وفي نفس الوقت تشترك جميع السور بأنها لحقيقة واحدة كما إنها تشترك مع الحقيقة، لأنها تعكسها من جهة معينة. فلو مثلت لعقلك القرآن لوجدت بسملة الفاتحة نقطة تدور حولها جميع السور القرآنية، بل والتوراة والإنجيل، وجميع ما جاء به الأنبياء والمرسلون. فبسملة الفاتحة هي الرسالة والولاية والبداية والنهاية).

[49] - در کتاب متشابهات جلد 1 سؤال 5:

پرسش: آیا «بسمله» سوره‌ی فاتحه با بسمله‌های بقیه‌ی سوره‌های قرآن متفاوت است؟ و آیا بسمله، جزئی از سوره است؟

پاسخ: بسمله سوره‌ی فاتحه، اصل و ریشه است و بسمله در سایر سوره‌های قرآن، صورتی برای جزئی از این اصل می‌باشند (که نمایانگر آن جزء هستند)؛ همه‌ی قرآن در سوره‌ی فاتحه و سوره‌ی فاتحه در بسمله آن است و هر بسمله قرآن، در بسمله سوره‌ی فاتحه (مستتر) می‌باشد. بسمله در سوره‌ی فاتحه، آیه‌ای از آیه‌های آن است در حالی که بسمله در سایر سوره‌ها، جزئی از سوره هستند ولی آیه‌ای (مستقل) از آیات آن سوره نمی‌باشند.

نام‌های سه‌گانه یعنی «الله، الرحمن و الرحیم» در لاهوت یا همان ذات اقدس الهی اركان اسم اعظم اعظم اعظم (هو) هستند؛ نام‌های سه‌گانه همان مدینه‌ی کمالات الهی هستند یعنی الله که درب ظاهر (بیرون) و درب باطن (درون) دارد یعنی الرحمن الرحیم. این نام‌های سه‌گانه در خَلق، حضرت محمد (ص) و امام علی (ع) و فاطمه‌ی زهرا (س) می‌باشند یعنی مدینه‌ی العلم (شهر دانش)، محمد (ص) و درب ظاهر و باطن آن علی و فاطمه (علیهما السلام) می‌باشند. این نام‌های سه‌گانه اركان اسم اعظم اعظم (الله الرحمن الرحیم) می‌باشند: «(بگو خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید، هر کدام را بخوانید برای او نام‌های نیکو است)» و این نام‌های سه‌گانه یعنی «محمد، علی و فاطمه» خود اسم اعظم هستند؛ پس محمد از خدا است و او کتاب خدا بلکه او تجلی خداوند در خَلق است، و علی و فاطمه از رحمت خداوند هستند؛ پس آنها الرحمن الرحیم می‌باشند: «(و از رحمت خویش به آنها ارزانی داشتیم و برای آنها زبان نیکوی بلندمرتبه قرار دادیم)» (مریم: 50).

بسمله سوره‌ی فاتحه، حقیقت است و بسمله در سایر سوره‌ها نمایی غیرکامل (جزئی) از این حقیقت است و هر یک جهتی از جهات آن را منعکس می‌کنند. گویا بسمله سوره‌ی فاتحه در مرکزی قرار می‌گیرد که مجموعه‌ای از آینه‌ها آن را احاطه می‌کنند و هر کدام از این آینه‌ها نمایی از جهت معینی از آن را که از دیگری متفاوت است، منعکس می‌کند و در عین حال همه‌ی سوره‌ها در حقیقتی واحد مشترک می‌شوند؛ همان‌طور که همه‌ی آنها با حقیقت مشترک می‌شوند چرا که هر کدام، جهتی معین از آن نور اصلی را منعکس می‌کنند. پس اگر قرآن را با عقل خود تجسم نمایی، بسمله سوره‌ی فاتحه را همانند نقطه‌ای می‌یابی که همه‌ی قرآن گرد آن می‌چرخد؛ حتی تورات و انجیل و هرآنچه را که همه‌ی پیامبران و فرستادگان (ع) با خود آوردند. پس بسمله سوره‌ی فاتحه، رسالت، ولایت، سرآغاز و نهایت است. [50] - سیأتي التفصیل إن شاء الله.

[51] - که تفصیل آن انشاء الله خواهد آمد.

[52] - البقرة : 189.

[53] - بقره: 189.

[54] - الاسراء : 110.

[55] - لا تناقض بین القهر والرحمة، فالقهر عندما يكون لتحقيق العدل يكون من الرحمة حتماً وليس شيئاً آخر، ولا أظن أن هناك مؤمناً يشك أن قهره لغيره سبحانه يكون لتحقيق العدل أو لحكمة بالغة، فقهره للظالمين هو إنصاف للمظلومين وتحقيق للعدل، وهو في النتيجة يرجع إلى الرحمة وموت الانسان الذي ينسب إلى قهره سبحانه وتعالى لولاه لبقی المؤمن بعد معرفته لحقیقة هذه الدنيا وانكشافها له يتألم في هذه الدنيا، أو لبقی المؤمن الكبير في السن أو المتضرر جسدياً ضرراً كبيراً يتعرض لأذى وألم مستمر في هذه الدنيا بسبب عجزه الجسماني. إذن، فالموت من الرحمة، بل من يفهم ويتدبر كلامي يعلم أن الموت الجسماني المادي بالنسبة للمؤمن في حقيقته هو الحياة والارتقاء وبالتالي يكون الموت بالنسبة للمؤمن رحمة في كل حال وعلى كل حال. [56] - المصدر : مفاتيح الجنان.

[57] - اسراء: 110.

[58] - بین قهر و رحمت، تناقضی وجود ندارد؛ «قهر» هنگامی که باشد قطعاً برای محقق شدن عدلی است که از «رحمت» ناشی می‌شود و نه چیز دیگر. تصور نمی‌کنم هیچ فرد مؤمنی، شک داشته باشد که قهر خدای سبحان و متعال از غیر خودش در راستای تحقق عدل یا حکمت بالغه‌اش نباشد؛ بنابراین قهر او بر ستمگران همان انصاف برای مؤمنین و محقق شدن عدالت است که در نتیجه به رحمت بازمی‌گردد. اگر مرگ انسانی که قهر خدای سبحان و متعال در موردش جاری شده است، وجود نداشت، برای مؤمن بعد از رسیدن به شناخت حقیقت این دنیا و کشف آن، در این دنیا جز رنج و اندوه باقی نمی‌ماند؛ یا مؤمنی می‌شد سال خورده یا با ضررهای بزرگ جسمانی که بر اثر آزار و اذیت‌های مستمر در این حیات دنیوی که به سبب ضعف جسمانی وی، بر وی عارض شده است. بنابراین، مرگ، رحمت است و بلکه کسی که کلام مرا درک و در آن تدبیر می‌کند، متوجه می‌شود که مرگ جسمانی مادی برای مؤمن در حقیقت زندگی و ارتقا می‌باشد و در نتیجه در هر حالت و بر هر اساس، مرگ برای مؤمن، رحمت است.

[59] - دعای صباح امیرالمؤمنین. منبع: مفاتيح الجنان.

[60] - بصائر الدرجات - للصفار : ص 81.

[61] - بصائر الدرجات - صفار: ص 81.

[62] - یوسف : 106.

[63] - یوسف: 106.

[64] - الکافی : ج 1 ص 442.

[65] - کافی: ج 1 ص 442.

[66] - الفتح : 1 - 2.

[67] - فتح: 1 و 2.

[68] - الإسراء : 110.

[69] - الحشر : 22 - 24.

[70] - إسرائ: 110.

[71] - حشر: 22 تا 24.

[72] - نهج البلاغة : ج 1 ص 39.

[73] - نهج البلاغه: ج 1 ص 39.

[74] - وعلى هذا فطر الله الإنسان، فالإنسان هو صورة اللاهوت، فلا يضيع عبد حظه ويقول إن هذا مقام قد حجب عني، بل الحق والحق أقول لكم: هو باب مفتوح للجميع ولا يغلق حتى تقوم الساعة، والخاسر من ضيع حظه.

[75] - ضمير الغائب يشير إلى الغيبة، وبالنسبة للغائب الذي يشار له بضمير الغائب فهو ليس بمجهول مطلق، ولذا فضمير الغائب بغض النظر عن التفصيل المذكور يشير إلى غيبة الغائب وإثبات الوجود.

[76] - و بر این فطرت خداوند انسان را آراست؛ انسان، صورت لاهوت است، پس انسان با این سخن که این مقام از من پوشیده شده است، بهره‌ی خودش را نباید ضایع کند؛ بلکه حق چنین است و حق را به شما می‌گوییم که او باب (دروازه‌ی) بازی است برای همه و بسته نمی‌شود تا برپایی ساعت و زیان‌دیده، کسی است که بهره‌اش را ضایع و تباه سازد.

[77] - ضمیر غایب به غیبت اشاره دارد و غایبی که ضمیر غایب به او اشاره دارد، مجهول مطلق نیست؛ بنابراین ضمیر غایب با چشم‌پوشی از تفصیل گفته شده، به غیبت غایب و اثبات (ثابت بودن) وجود، اشاره دارد.

[78] - الذاریات : 56.

[79] - ذاریات: 56.